

رویکردی شناختی به استعاره‌ی زمان در شعر انقلاب اسلامی (با تکیه بر اشعار قیصر امین‌پور و سیدحسن حسینی)

*اکبر شاملو^۱، محمود صارمی^۲

۱. استادیار دانشگاه پیام نور استادیار دانشگاه پیام نور

۲. دانشجوی دکتری دانشگاه رازی

(دریافت: ۱۴۰۰/۶/۶ پذیرش: ۱۴۰۱/۲/۱۸)

A Cognitive Approach to the Time Metaphor in the Islamic Revolution Poem (Based on the poems of Qaisar Aminpour and Seyed Hassan Hosseini)

*Akbar Shamloo¹, Mohmmod Saremi²

1. Assistant Professor of Persian Language and Literature, Payam Noor University

2. PhD student in Persian language and literature

(Received: 28/Nov/2021

Accepted: 7/May/2022)

Original Article

مقاله پژوهشی

چکیده:

Abstract:

This research study aims to investigate the methods of formulating abstract time concept in revolution poem based on "conceptual metaphor theory", and discover the resulting attitude in this categorization. The researchers, while dividing revolution poem into three consecutive periods (from 1978 to 2005), the time metaphor in Gheisar Aminpour and Seyed Hasan Hosseini poems has been explained and analyzed and the conceptualization method in time can express their worldview and special thought in this three periods. As in each period, regarding various political, social and cultural streams, these worldviews and thoughts have been changed. The results of studies reveal that the poets in the first period (from 1978 to 1989) are very hopeful and idealistic about the future, and have a happy and victorious spirit. In the second period (from 1989 to 1997) they look at their hopes and ideals with a little skepticism and their happy spirit was diminished. . In the third period (from 1997 to 2005) despair and frustration from ideals were replaced instead of all hopes and dreams, and poets in this time speak about past and future with sorrow.

Keywords: time metaphor, revolution poem, Cognitive semantics, Gheisar Aminpour, Seyed Hassan Hosseini.

هدف از این پژوهش، بررسی شیوه‌های صورت‌بندی مفهوم انتزاعی زمان در شعر انقلاب بر اساس «نظریه‌ی استعاره‌ی مفهومی»، و کشف نگرش حاصل از این مقوله‌بندی، نزد شاعران این دوره است. پژوهشگران، ضمن تقسیم‌بندی شعر انقلاب به سه دوره‌ی متوالی (از سال ۵۷ تا ۸۴)، به شرح و تحلیل استعاره زمان در شعر قیصر امین‌پور و سیدحسن حسینی پرداخته و نشان می‌دهند که شیوه‌ی مفهوم‌سازی آنها از زمان، بیانگر جهان‌بینی و آمل و اندیشه‌های خاص آنها در این سه دوره است. چنان‌که در هر دوره، با توجه به زمینه‌های گوناگون سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، این جهان‌نگری‌ها و اندیشه‌ها دچار تحول می‌شوند. نتیجه‌ی بررسی‌ها نشان می‌دهد که شاعران مورد نظر در دوره‌ی اول (۵۷ تا ۶۸) بسیار امیدوار و آرمان‌گرایانه به آینده نظر دارند و روحیه‌ی شاد و پیروزمندانه دارند. در دوره‌ی دوم (از ۶۸ تا ۷۶) با اندکی شک و تردید به امیدها و آرمان‌های خود می‌نگرند و از روحیه‌ی شاد و سرمستی آنها کاسته می‌شود. در دوره‌ی سوم (از ۷۶ تا ۸۴) یأس و سرخوردگی از آرمان‌ها، جای همه‌ی امیدها و آرزوها را می‌گیرد و شاعران در این برهه از زمان با تلخی و اندوه از گذشته و آینده سخن می‌گویند.

واژه‌های کلیدی: استعاره زمان، شعر انقلاب، معنی‌شناسی شناختی، قیصر

امین‌پور، سیدحسن حسینی

۱- مقدمه

۱-۱- بیان مسئله

استعاره‌های مفهومی به دلیل نقش بسیار مهم و فراگیری که در فرایند ارتباطات زبانی دارند، سال‌هاست که مورد توجه پژوهشگران حوزه‌های مختلف علوم شناختی و زبان فارسی قرار گرفته‌اند. زمان، مفهومی انتزاعی است و درک و توصیف آن تنها از رهگذر مفهوم‌سازی و انتقال به حوزه‌ی امور حسّی امکان‌پذیر است. مقاله‌ی حاضر سعی دارد با شرح و تحلیل استعاره‌ی مفهومی زمان، جنبه‌های پنهان و ناشناخته‌ی فکری و فلسفی شاعران این دوره را معرفی کند و نشان دهد که نوع نگاه شاعر به مقوله زمان نشان‌گر بسیاری از اندیشه‌هایی است که در لفافه‌ی زبان (به‌ویژه زبان شعر) ناشناخته می‌مانند.

در این مقاله بر پایه‌ی روش معنی‌شناسان در تحلیل استعاره‌ی زمان، به بررسی و تحلیل اشعار قیصر امین‌پور و سیدحسین حسینی به عنوان دو تن از شاعران برجسته انقلاب اسلامی پرداخته‌ایم و با تقسیم‌بندی شعر انقلاب - از پیروزی انقلاب تا پایان عمر این شاعران (سال ۸۴) - به سه دوره متوالی به این پرسش اساسی پاسخ خواهیم گفت که آیا با تجزیه و تحلیل استعاره‌ی زمان و بررسی نگرش شاعران به این مقوله، می‌توان به شناختی دقیق از فلسفه‌ی فکری و اندیشه‌های ژرف آنها در دوره‌های مختلف تاریخی و اجتماعی پس از انقلاب دست یافت؟

بررسی حوزه‌های منبع انتخاب شده در آثار این شاعران، و اینکه زمان را در قالب کدام حوزه‌های حسّی بازنمود کرده‌اند، این مسئله را تبیین خواهد کرد که شاعران انقلاب، در هر دوره، چه نگرشی نسبت به مفهوم زمان داشته‌اند. همین‌گزینه‌ها، برجسته‌سازی [Highlighting] و حاشیه‌رانی [Hiding] (برای اطلاعات بیشتر در مورد این دو اصطلاح رجوع کنید به: لیکاف و جانسون، ۱۳۹۵: ۲۷-۲۳) بیانگر بسیاری از ناگفته‌های شعر این دوره خواهد بود. از سوی دیگر نیز توجه به بسامد هر کدام از الگوهای شناختی مطرح شده، یا همان نگاشت‌های عمومی حاکم بر فرایند استعاره‌ی سازی زمان، مؤید بخشی از جهان‌نگری و دیدگاه شخصی آنان نسبت به زمان است. نتیجه‌گیری حاصل از ترکیب این دو فرایند - انتخاب حوزه‌ی مبدأ، و بسامد نگاشت [Mapping] محوری مورد نظر شاعر - بسیار معنادار خواهد بود و پژوهشگر را در رسیدن به اهداف پژوهش یاری خواهد کرد.

۱-۲- مبانی نظری

۱-۲-۱- معنی‌شناسی شناختی

اصطلاح معنی‌شناسی شناختی که نخستین بار از سوی لیکاف مطرح شد، نگرشی را مطرح می‌ساخت که بر اساس آن، دانش زبانی مستقل از اندیشیدن و شناخت نیست. «ایده اصلی در این نوع معناشناسی این است که معناها عبارت‌های ذهنی هستند و معنا به سا

ختار شناختی مربوط می‌شود، نه به جهان بیرون یا جهان‌های ناممکن» (روشن و اردبیلی، ۱۳۹۲: ۱۹). از نظر معناشناسان شناختی انسان تجربه‌هایی را که از محیط اطراف خود کسب می‌کند در ذهن به صورت مفاهیم انبار می‌کند. این مفاهیم برای برقراری ارتباط با دیگران و از همه مهم‌تر، برای تفکر مورد استفاده قرار می‌گیرد. شالوده تفکر معناشناسان شناختی این واقعیت است که «دانش زبانی بخشی از شناخت عام آدمی است» (همان).

۱-۲-۲- استعاره

یکی از مباحث بسیار مهم و کلیدی در حوزه معنی‌شناسی شناختی استعاره [metaphor] است که نخستین بار مارک جانسون و جورج لیکاف (۱۹۸۰) در کتاب استعاره‌هایی که با آنها زندگی می‌کنیم [metaphors we live by] به آن پرداختند. آنها در این رویکرد به طرح مباحث زبان‌شناختی و فلسفی در خصوص تعریف و جایگاه استعاره پرداخته و در واقع شناخت انسان از استعاره‌های سنتی را با چالش‌هایی جدی روبرو ساختند. جدی‌ترین ایرادی که شناختیان به نگرش سنتی استعاره گرفتند این بود که استعاره جدای از ذهن و خارج از شناخت آدمی نیست و نمی‌توان آن را به عنوان ابزاری زینتی و عاریتی در نظر گرفت و می‌گویند: «شیوه اندیشیدن ما، آنچه تجربه می‌کنیم و آنچه هر روز انجام می‌دهیم نیز بسیار استعاری است» (لیکاف و جانسون، ۱۳۹۵: ۱۴). چند سال بعد لیکاف و ترنر (Turner) در کتاب فراسوی عقل خون‌سرد (۱۹۸۹) به بسط دیدگاه‌های خود در باب استعاره پرداختند و با ارائه شواهد و نمونه‌هایی از گفتار روزمره و شعر، نشان دادند که بسیاری از مفاهیم مانند زمان، زندگی و مرگ به صورتی استعاری درک می‌شوند. استعاره از نظر شناختیان عبارت است از «مفهوم سازی یک حوزه از تجربه بر حسب حوزه‌های دیگر؛ حوزه نخست مربوط به تجربه و البته مادی و فیزیکی است و حوزه دوم که قرار است آن را درک کنیم، انتزاعی‌تر و کمتر شناخته شده است» (کوچش، ۱۳۹۶: ۱۴).

یک پدیده انتزاعی و غیرحسی، نگرشی کاملاً استعاری است و نسبت به آنچه که پیش از این در خصوص زمان و چیستی آن گفته می‌شد، متفاوت است. زیرا با توجه به تعریف آنها از استعاره که بنیان آن، درک و تجربه یک چیز بر اساس چیزی دیگر است، مفهوم زمان را نیز بر پایه مبانی شناختی نظریه خود، در قالب و نظام هستی شناختی پدیده‌ای دیگر (مکان-شی) مورد بررسی قرار می‌دهند. لیکاف در این باره چنین می‌گوید: «اغلب گفته‌اند که در زبان انگلیسی [یا فارسی] زمان بر حسب مکان مفهوم‌سازی می‌شود، هستی‌شناسی زمان را بر حسب چیزهای مادی (اشیا و مکان‌ها) و حرکت درک می‌کنیم» (لیکاف، ۱۳۹۰: ۱۶۱). به اعتقاد شناختیان در زبان انگلیسی زمان‌های آینده، حال و گذشته را به عنوان مفاهیمی که به ترتیب در مقابل، کنار و پشت ما قرار دارند، درک می‌کنیم. به عبارت دیگر به نظر می‌رسد که با استعاره‌ای مفهومی روبرو هستیم که دارای نگاهت‌های زیر است:

جایگاه ناظر حال
فضای مقابل ناظر آینده
فضای پشت سرنظر گذشته

انها این مجموعه از نگاهت را استعاره‌ای جهت‌گیرانه‌ی زمان می‌نامند. این استعاره منجر به آن زبان استعاری‌ای می‌شود که ما برای صحبت در مورد آینده، گذشته و حال از آن بهره می‌بریم (کوچس، ۱۳۹۴: ۷۴). بنابراین، نظام فکری و اندیشه بشر به طور ناخودآگاه برای بیان مفهوم زمان از ساختارهای عینی قابل درک و فهمی استفاده می‌کند که به طور طبیعی و ذاتی در زندگی روزمره خود با آنها سر و کار دارد. معنی‌شناسان معتقدند که «درک استعاری زمان بر حسب حرکت اشیا و مکان‌ها، با دانش زیستی انسان مطابقت دارد و اینکه زمان بر حسب اشیا و حرکت درک می‌شود توجیه زیست شناختی مستحکمی دارد» (همان: ۱۶۴).

در فرایند درک استعاری ما از جهان، آن چیزی که مبنای تفهیم و انتقال قرار می‌گیرد، پدیده‌ها و امور حسی و عینی هستند. بنابراین یکی از اجزاء اصلی در این سازوکار، حوزه یا قلمروی است که برای ما شناخته شده‌تر، ملموس‌تر و عینی‌تر است. بنابراین همه اشیا و پدیده‌های مادی و آنچه را که جسم ما تجربه کرده از قبیل گرما، سرما، فشار، حجم، نور، بالا، پایین (جهت‌ها) و ... در حیطه قلمرو مبدأ (منبع) [source domain] قرار می‌گیرند. از طرف دیگر، آنچه که قرار است فهمیده شود و برای انسان ناشناخته‌تر و ذهنی‌تر است و از حیطه تجربیات ملموس و جسمانی او خارج است، حوزه مقصد

۱-۲-۳- زمان

زمان به عنوان مفهومی انتزاعی و غیرقابل درک و لمس، همواره ذهن اندیشمندان را به خود مشغول داشته است. انسان برای توصیف و تبیین این مفهوم ذهنی، و هنگام سخن گفتن از آن با مشکل مواجه می‌شود چرا که مفاهیم انتزاعی و غیرحسی، آن‌گاه که قرار است از ساخت ذهن و ضمیر گوینده بر عرصه زبان و قلم او جاری شوند، دشواری و پیچیدگی خود را بیشتر نشان می‌دهند. زمان پدیده‌ی شگفتی است که انسان علی‌رغم زیستن با آن و در آن، همواره از کشف چیستی و چگونگی‌اش عاجز بوده است.

«زمان چیست؟»، پرسشی جاودانی است که به طور یکسان پیش‌روی «ارسطو» و «هیدگر» قرار گرفت و باعث شد که «ویکور» به جای پاسخ، به ارائه گزارش از آن بپردازد: زمان به قالب تعریف مفهومی در نمی‌آید، اما گزارش یا روایت می‌شود. اندیشیدن به زمان یعنی «زمان را روایت کردن» (احمدی، ۱۳۸۸: ۶۳۰). آگوستین قدیس در شرح سؤال «پس زمان چیست؟» که خود مطرح می‌سازد چنین می‌گوید: اگر کسی این نکته را از من نپرسد پاسخ را می‌دانم، اما اگر کسی بپرسد و من بگویم تا معنای زمان را برایش شرح دهم، آن‌گاه پاسخ را نمی‌دانم. آگوستین پس از آنکه وجود زمان را انکار می‌کند و به دلیل دست نیافتنی بودن زمان گذشته، حال و آینده، نتیجه می‌گیرد که «زمان وجود ندارد»، می‌پرسد: چگونه زمان هست؟ و خود پاسخ می‌دهد: در ذهن وجود دارد، چونان یاری دهنده‌ای به ذهن (همان: ۶۳۰).

در این خصوص فلاسفه‌ی یونان قدیم به دو دسته تقسیم می‌شوند: عده‌ای که قائل به وجود زمان هستند و گروهی که وجود زمان را انکار می‌کنند. کسانی که منکر وجود زمان بودند می‌گفتند که زمان موجودیت ذاتی ندارد و نیز دارای موجودیت تبعی نیست بلکه فاصله فیما بین دو حرکت است و این فاصله اگر از طرف یک موجود ذی‌شعور و با حس مثل انسان احساس بشود، به شکل زمان، برای او جلوه می‌نماید و گرنه محسوس نمی‌شود و لذا حتی دارای موجودیت تبعی هم نمی‌باشد تا این که قبول کنیم به تبعیت چیز دیگر وجود دارد. طرفداران وجود زمان می‌گفتند که زمان دارای ذراتی است بسیار کوچک و آن قدر کوچک است که وجودش را احساس نمی‌نمائیم و حواس باصره و لامسه و غیره قادر به درک آن نیست (منصوری، ۱۳۵۵: ۳۳۱).

در این میان نگرش معنی‌شناسان به مفهوم زمان به عنوان

(هدف) [target domain] نامیده می‌شود: عشق، محبت، خشم، مرگ، زمان، زندگی و ...

معنی‌شناسان فهم عمومی انسان را از زمان به دو طریق قابل درک می‌دانند و آن را در قالب دو نگاه استعاره‌ی مطرح می‌سازند. لیکاف و جانسون این مسئله را چنین توضیح می‌دهند: «در یک حالت ما در حال حرکت کردن هستیم و زمان ثابت و بی‌حرکت ایستاده است. در حالت دوم زمان در حال گذر است و ما ثابت و بی‌حرکت ایستاده‌ایم. ویژگی مشترک این دو حالت، نسبت حرکت با ما است؛ آینده در جلو و گذشته در عقب» (۱۳۹۵: ۷۷). بنابراین زمان یا شی‌ای متحرک است یا مکانی ثابت؛ و انسان در مقابل آن یا ایستا و ناظر است، یا متحرک و پویا. به هر حال نگاه‌های محوری و کلانی که برای مفهوم‌سازی زمان، مورد استفاده‌ی همه قرار می‌گیرند، عبارتند از:

الف: زمان، مکان است؛ و مکان اساساً ثابت و ایستا است. بنابراین نسبت به موقعیت مشاهده‌گر این‌گونه نتیجه می‌گیرند که زمان ثابت است و مشاهده‌گر (ناظر) متحرک. چنان‌که می‌گوییم: تا عید چقدر مانده؟ یا اوقات خوشی را با هم گذرانیدیم.

ب: زمان شیء در حال حرکت است؛ بنابراین به سمت مشاهده‌گر (ناظر) ثابت در حال حرکت فرض می‌شود. چنان‌که می‌گوییم: منتظر رسیدن عید نوروزیم.

۱-۳- پیشینه‌ی پژوهش

در زمینه استعاره‌های مفهومی و نقش و بازتاب آنها در شعر و نثر فارسی در سال‌های اخیر مقالات زیادی نگاشته شده: گلفام و دیگران (۱۳۸۸) در مقاله‌ی «استعاره زمان در شعر فروغ فرخزاد از دیدگاه زبان‌شناسی شناختی»، شیوه‌های مفهوم‌سازی زمان را در شعر فرخزاد بررسی و دسته‌بندی کرده‌اند. راکعی (۱۳۸۸) نیز در مقاله‌ی «نگاهی نو به استعاره (تحلیل استعاره در شعر قیصر امین‌پور)» ضمن برشمردن اقسام استعاره‌ی مفهومی در شعر امین‌پور، به تحلیل و تفسیر برخی از اشعار او، از جمله سفر ایستگاه، برپایه‌ی استعاره‌های مفهومی پرداخته است. گرجی و صارمی (۱۳۹۲) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی و تحلیل استعاره رفتن در شعر قیصر امین‌پور» به تحلیل و بررسی نگاه استعاره‌ی قیصر امین‌پور در خصوص مفهوم «مرگ و رفتن» پرداخته و نشان داده‌اند که این مفهوم در شعر امین‌پور، در قالب سفر و حرکت صورت‌بندی شده است و از نگاه «مرگ، رفتن/ سفر است» پیروی می‌کند. کوشکی (۱۳۹۶) نیز در مقاله‌ی «بررسی

تطبیقی استعاره‌ی مفهومی زمان در اشعار ناصرخسرو و اخوان ثالث» شیوه‌های بازنمود زمان را در شعر دو تن از شاعران کهن و معاصر به صورتی تطبیقی، بررسی کرده و نشان داده است که مفهوم زمان در دوره‌های مختلف تاریخی بنا بر تجارب زیستی شاعران و نویسندگان با یکدیگر متفاوت است و از الگوهای شناختی متفاوتی پیروی می‌کنند.

پژوهشی که مشخصاً مفهوم زمان را در شعر انقلاب بررسی و تحلیل کند یافت نشد. پژوهش حاضر برای نخستین‌بار به صورت دوره‌ای و با دیدگاهی تحلیلی به جنبه‌های مختلف فکری، فلسفی و اجتماعی این مقوله پرداخته و نقش این استعاره را در بازنمود نظام فکری و جهان‌نگری شاعران مورد نظر بررسی و تبیین خواهد کرد.

۱-۴- ضرورت و اهمیت پژوهش

شعر انقلاب اسلامی به عنوان دوره‌ای مهم در میان ادوار گوناگون شعر فارسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در میان آثار شعری این دوره به آثار قابل تأملی و برجسته‌ای برمی‌خوریم که از جهات گوناگون ادبی، فکری و فلسفی، شایستگی بررسی و واکاوی یافته‌اند. از سوی دیگر وجود برخی پدیده‌ها و مضامین محوری و تأثیرگذار مانند پیروزی انقلاب اسلامی، جنگ تحمیلی و دفاع مقدس، اصلاحات فرهنگی و سیاسی و بسیاری جریان‌ات خرد و کلان اجتماعی و اقتصادی دیگر، بر عمق و غنای فکری و محتوایی شعر این دوره افزوده است که واکاوی و شناخت رابطه‌ی میان آنها با ذهنیت و کلام شاعران این دوره اهمیت ویژه‌ای دارد.

۲- بحث و بررسی

با نگاهی دقیق به اشعار دوران انقلاب اسلامی (۱۳۸۴-۱۳۵۷) می‌توان سه دوره متمایز بر مبنای استعاره‌ی مفهومی زمان به دست آورد و هر کدام از این دوره‌ها را با توجه به ویژگی‌ها و مختصات خاصی که دارند، مورد تحلیل و بررسی دقیق قرارداد. پیش از این اشاره شد که استعاره‌ی زمان بر مبنای دو نگاه کلی استوار است؛ ۱- زمان متحرک، ناظر ایستا، ۲- زمان ایستا، ناظر متحرک. هر کدام از این دو نگاه با توجه به اینکه یکی از اجزاء اصلی آن ثابت یا متحرک باشد نیز به شاخه‌های جزئی‌تری تقسیم می‌شوند. به طور مثال در مورد نخست که ناظر ثابت است، زمان دو حالت پیدا می‌کند؛ یا از آینده به سمت او در حرکت است یا از مقابل ناظر عبور کرده و به سمت گذشته می‌رود و در مورد نگاه دوم که زمان ایستا است ناظر

در فقره زیر نیز قیصر، آینده‌ای را که منتظر رسیدن آن است در ضمن سختی‌هایی که دارد بسیار آفتابی و روشن می‌بیند و حتی به آن رنگی خدایی و آسمانی می‌بخشد (آرمان‌گرایی مذهبی):

ای روزهای خوب که در راهید! / ای جاده‌های گمشده در مه! / ای روزهای سخت ادامه! / از پشت لحظه‌ها به در آید! / ای روز آفتابی / ای مثل چشم‌های خدا آبی! / ای روز آمدن! / ای مثل روز، آمدنت روشن! / این روزها که می‌گذرد، هر روز / در انتظار آمدنت هستم!

(امین پور، ۱۳۸۸: ۲۴۰)

یا حسینی در نمونه‌های زیر، از پیروزی انقلاب و ایجاد فضایی تازه در کشور احساس شادابی و خرمی دارد و از آن چنین یاد می‌کند:

بهاران آمد و بگشود بر یاران دری دیگر

نظر بر خاک میهن کن که بینی منظری دیگر

(حسینی، هم‌صدا، ۱۳۸۸: ۱۱)

و به مبارزان و مدافعان راه انقلاب چنین نوید می‌دهد:

ای همزادان سپیده در فجر! / پایان انتظار / از راه می‌رسد / وقتی شقیقه شب را / آماج سرب ستاره می‌کنید

(همان: ۷۵)

در شعر این دوره با بررسی دقیقتر واژگانی می‌فهمیم که شاعران مفهوم زمان را در قالب پدیده‌های طبیعی و پرتراوت مانند صبح و بهار و ... مفهوم سازی کرده و برای بیان احساسات مربوط به این موضوع نیز از اصطلاحات و کلماتی امیدبخش و سرزنده مانند روزهای آبی، روشن، آفتابی و سپیده و فجر یا از جملات و تعابیری حماسی و پر لابت استفاده می‌کنند.

اما در خصوص قسمت دوم از این نوع استعاری (یعنی آنجا که زمان از کنار ناظر عبور می‌کند و به گذشته می‌رود) بسامد شواهد مثال بسیار کمتر است و شاعر به ندرت به این جنبه استعاری زمان پرداخته است. در واقع در این برهه زمانی شاعر در جایگاه و مقامی قرار گرفته است که اغلب نگاهی آینده‌نگر و پیشرو نسبت به آرمان‌ها و اهداف جامعه خویش دارد و چشم دوختن او به گذشته، با نوع نگرش و آرمان‌گرایی او سازگار نیست:

دارد آن فصل کسالت می‌رود

باز امید اصالت می‌رود

(امین پور: ۴۱۲)

از عمر دو روزی گذران ما را بس

متحرک دو حالت پیدا می‌کند یا به سمت آینده می‌رود یا نسبت به موقعیتی که در آن قرار دارد (حال) به سمت گذشته حرکت می‌کند.

۲-۱- دوره‌ی اول شعر انقلاب

شعر دوره‌ی اول انقلاب (از پیروزی انقلاب تا پایان جنگ تحمیلی) با توجه به شرایط خاصی که در آن برهه‌ی زمانی بر جامعه حاکم بود از ویژگی‌هایی برخوردار است که بخشی از آنها را در قالب استعاره‌ی زمان می‌توان باز یافت. از جمله آنها می‌توان به آرمان‌گرایی مذهبی، امیدواری و نشاط، غلبه‌ی روحیه‌ی استقامت و پیروزی، احساس رهایی از بند طاغوت، غوطه‌ور شدن در یک فضای دل‌خواه دینی و اعتقادی و اتکاء به ایمان و رهبری معنوی اشاره کرد. همه این ویژگی‌ها را در لایه‌های زیرین استعاره‌ی زمان به خوبی می‌توان شناسایی کرد. ما این استعاره‌ها را طبق الگوهایی که پیش از این تبیین کردیم، معرفی و تحلیل می‌کنیم.

۲-۱-۱- زمان متحرک، ناظر ایستا

در این نوع از استعاره مفهومی، زمان به عنوان شیء یا موجودی متحرک فرض می‌شود که یا از آینده به سمت ناظر ثابت در حال حرکت است یا از کنار او عبور کرده و به سمت گذشته حرکت می‌کند. این نوع نگاهت را همه ما در گفتگوهای روزمره و زبان خودکار نیز به طور ناخودآگاه به کار می‌بریم، چنان که در جملات زیر: «ماه رمضان دارد می‌رسد»، «فصل امتحانات در راه است»، «زمستان هم از راه رسید»، «امروز هم گذشت» و «امسال هم رفت».

در دو فقره از دفترهای «تنفس صبح (۱۳۸۸)» و «هم صدا با خلق اسماعیل (۱۳۸۸)»، شاعر به آینده‌ای که در راه است کاملاً امیدوار بوده و به آن چشم دوخته است. با توجه به نمادین بودن صبح (عدل و داد) و شب (ظلم و ستم) این مفهوم بهتر درک می‌شود:

صبح از سفر سخت زمان می‌آید

زانسوی زمین و آسمان می‌آید

شب را به فراسوی زمین رانده به خشم

صبحی که نفس نفس زنان می‌آید

(امین پور، ۱۳۸۸: ۴۴۹)

صبحی دگر می‌آید ای شب زنده‌داران

از قلّه‌های پر غبار روزگاران

(حسینی، هم‌صدا، ۱۳۸۸: ۳۱)

گفتمان سیاسی انقلاب، به دوره‌ی سازندگی معروف است. این دوران را باید دوران گذر از شعر جامعه‌گرا و آرمانی دهه‌ی اخیر دانست که آثار فردگرایی و گریز از شعارزدگی‌ها را کم و بیش و به شکلی نامنظم و سردرگم در برخی اشعار و دفترهای شعری می‌توان دریافت.

۲-۲-۱- زمان متحرک، ناظر ایستا

نوع اول؛ زمان از آینده به سمت ناظر ثابت می‌آید:

از دور صدای پای پاییز آمد

چون پیچ خاموش چراغی در باد

(امین‌پور، ۱۳۸۸: ۱۷۷)

«آمدن صدای پای کسی» کنایه از آمدن خود اوست و در

اینجا شاعر به عنوان ناظری ثابت و ایستا، از دور، آمدن و

رسیدن فصل پاییز را مشاهده می‌کند. یا در شعر زیر:

شب در رسید و قصه ما هم به سر رسید

کو خانه ای برای رسیدن، کلاغ کو؟

(همان: ۱۷۸)

شب به عنوان زمان متحرک در حال رسیدن به جایگاهی

است که ناظر در آنجا ایستاده است. یا در قطعه‌ی زیر:

ستاره می‌شمارم سال‌های انتظارم را

هزار و سیصد و چندین و چندانم؟ نمی‌دانم

(همان: ۱۸۰)

شاعر ناظر ثابتی است که در موقعیتی ایستاده و در حال

شمارش سال‌های انتظاری است که شاید قرار است چیزی یا

موعودی را به او برسانند و او با تعبیری ادبی این انتظار را با

ستاره شمردن همراه ساخته که مفهوم انتظار را بهتر و کامل‌تر

بازگو می‌کند. نمونه‌ی دیگر شعر قیصر امین‌پور:

چه اسفندها... آه! / چه اسفندها دود کردیم! / برای تو ای روز

اردبیهشتی / که گفتند این روزها می‌رسی / از همین راه! (همان:

۲۸۷)

در این فقره نیز شاعر ناظر ثابتی است که با حسرت و اندوه

فراوان منتظر رسیدن روز موعود است و آن روز اردبیهشتی

زمان متحرکی است که به سمت ناظر در حال حرکت است.

بررسی و تحلیل این چند فقره از دفترهای شعری

«آینه‌های ناگهان (۱۳۸۸)» و «گل‌ها همه آفتاب‌گردانند

(۱۳۷۰)» نشان می‌دهد که فلسفه‌ی انتظار و چشم‌دوختن به

آینده در این دوره‌ی شعری در مقایسه با دوره‌ی پیش

تفاوت‌های چشم‌گیری دارد، چنان‌که در دوره‌ی اول، شاعران

یک لحظه‌ی وصل عاشقان ما را بس

(همان: ۴۱۴)

امین‌پور ناملازمات دوران استبداد و خفقان را در حال عبور

می‌بیند و در عین حال از آینده‌ای آرمانی حرف می‌زند و در

نمونه‌ی اخیر، عمرگذران و کوتاه خود را در راستای رسیدن به

هدف و آرمانش کافی می‌داند؛ هرچند دو روزی بیش نباشد.

۲-۱-۲- زمان ایستا، ناظر متحرک

در این مورد پس از بررسی در مجموعه اشعار دو شاعر،

شاهد مثالی یافت نشد که خود می‌تواند دلایل مختلفی داشته

باشد. از جمله اینکه شاعر انقلاب (به نمایندگی از همه ملت) از

آنجایی که یک مرحله بسیار سخت و سنگین را از لحاظ روحی

و روانی پشت سر گذاشته و حاکمیت جامعه را تغییر داده و

بلافاصله در یک ورطه عظیم و میدان سهمگین دیگر، یعنی

جنگ تحمیلی قرار گرفته است؛ شاید هنوز به این باور و اعتماد

درونی نرسیده است که خود او هم با اتکاء به عزم و اراده و

نیروی درونی می‌تواند به سمت آینده روشن و پیروزمندانه

خویش حرکت کند و آن را به دست آورد. شاعر این دوره با

توجه به اینکه در نخستین تجربه‌های سیاسی و اجتماعی خود

با یک حاکمیت و طاغوت ۲۵۰۰ ساله مواجه بوده و برای

شکست آن همواره چشم‌یاری به آسمان دوخته و نقش خود را

در این مرحله کم‌رنگ می‌دیده هنوز هم آن احساس را دارد و

هنوز هم خود را مانند طفلی نوپا ساکن و بی‌تحرک می‌بیند و

منتظر است که یک نیروی غیبی و آسمانی دست او را بگیرد و

به پویه و حرکت وادارد.

شاعر آینده خود را در پس آرزوها و آرمان‌های مه‌گرفته و

گاه آفتابی سراغ می‌کند او بر این باور است که کار اساسی و

سخت‌ترین سد را پشت سر گذاشته و اکنون که در بحرانی

دیگر قرار گرفته باز هم چشم به آسمان دوخته و دست در دامن

آرزو زده است و همین بُعد آرزومندی و آرمان‌گرایی افراطی

است که بعدها او را دچار سرخوردگی و یأس فلسفی می‌کند.

در هر حال آنچه از بررسی استعاره‌ی زمان در دوره اول شعر

انقلاب به دست می‌آید حاکی از امیدواری و نشاط و سرزندگی

و آرمان‌گرایی است؛ چه اینکه شاعر نگاهی آینده‌نگر و رو به

جلو داشته باشد، چه به زمان در حال گذر و گذشته توجه نماید.

۲-۲- دوره دوم شعر انقلاب

منظور از دوره دوم شعر انقلاب، ده ساله‌ی پس از جنگ

تحمیلی (۱۳۶۷) تا آغاز دوران اصلاحات (۱۳۷۶) است که در

یک لحظه زمانه با دل ما بادا

هر روز که می‌رود با خود می‌گوییم:

امروز نبود کاش فردا بادا!

(امین‌پور، ۱۳۸۸: ۱۸۳)

نمونه‌ای دیگر:

«لحظه چشم واکردن من / از نخستین نفس‌گیره / در دومین صبح اردیبهشت سی و هشت / تا سی و هشت اردیبهشت پیایی / پیایی! / عین یک چشم بر هم زدن بود / لحظه دیگر اما / تا کجا باد؟ / تا کی؟»

(همان: ۱۴۲)

قیصر امین‌پور در این شعر پرحسرت، ضمن اشاره به تاریخ تولد خود در دوم اردیبهشت سال سی و هشت پس از گذشتن سی و هشت سال، از شتاب عمر گلایه دارد و نسبت به آن حسرت می‌خورد و در عین حال به تکرار این لحظه‌ها و این تاریخ‌ها چندان امیدی ندارد. او از گذر زمان وسپری شدن آن اندوهگین است و در واقع بیشتر از آن که به آینده امیدوار باشد از گذشته حسرت می‌خورد.

حسینی در شعری می‌گوید:

«در نخستین شب خلقت / سپید پوشیده بودی یا سیاه؟ / نمی‌دانم! / تنها به خاطر هست / خاکسترم بوی محشر داشت [...] / و عقربه ساعت / نیم ساعتی بعد از ازل را / نشان می‌داد ...» (حسینی، در ملکوت، ۱۳۸۸: ۸)

اگر ازل را ابتدای خلقت و آغاز زندگی و نقطه شروع زمان بدانیم این تعبیر شاعر نشان از عبور آن و گذشتن زمان از کنار او به عنوان ناظری ایستا دارد و در این شعر، حسینی به تبیین فلسفه زندگی از ازل تا ابد پرداخته و آن را بیش از نیم ساعتی گذران و شتابان نمی‌بیند. او در نخستین شب خلقت چنان شتاب عمر را تیز و تند می‌بیند و در کمتر از نیم ساعت سایه مرگ را بر سر خویش درمی‌یابد که حتی از خاک و خاکستر تازه‌ی خود بوی محشر را احساس می‌کند.

در نمونه‌ای دیگر شاعر به عنوان ناظری ایستا شاهد گذشتن زمان است اما زمانی که سرسری و بلا تکلیف می‌گذرد و هیچ‌گونه هدفی را دنبال نمی‌کند. این‌گونه توصیف‌ها از زمان در واقع بازتاب حال و هوای درونی خود شاعر است، در حقیقت این خود اوست که زندگی‌اش سرسری و بی‌هدف سپری می‌شود:

«هستی / سرسری می‌گذرد / و لحظه‌ها / در قاب‌های حبابی / می‌ترکند» (همان: ۳۰)

در موردی دیگر شاعر ناظری است که از گذشتن زمان و

با شور و هیجانی فراوان و با روحیه‌ای سرشار از امیدواری و آرزومندی، دم از آینده‌ای روشن، آبی و رویایی می‌زدند و بی‌صبرانه منتظر رسیدن روزهای خوب و روزگاری خوش‌تر بودند؛ اما در این دوره تا حدودی از این شور و هیجان کاسته شده و شاعر با لحنی غم‌انگیزتر و زبانی ملایم‌تر و گاه همراه با یأس و دل‌سردی، از آمدن آینده و روزهای ناپیدا و مبهم سخن می‌گوید. حتی با یک بررسی زمانی، از ابتدا به انتهای این دوره‌ی ده ساله، به وضوح چرخش نگاه و سیطره‌ی روحیه‌ی یأس و نومیدی را می‌توان دریافت؛ چنان‌که در نمونه‌ی اخیر از دفتر شعری «گل‌ها همه آفتاب‌گرداند»، شاعر هر چند با آه و افسوس و با اندکی نومیدی از رسیدن آینده سخن می‌گوید ولی در موارد دیگر که مربوط به سال‌های بعد است، دیگر از «روز اردیبهشتی» و «دود کردن اسفند» سخن نمی‌گوید و از «بهار» و «صبح روشن» و «سپیده و فجر» خبری نیست و اینها یکسره جای خود را به «شب» و «پاییز» می‌دهند. چنان‌که تکرار همین مفاهیم را نیز در اشعاری از سیدحسن حسینی در سال‌های ۷۴ با تعبیری دیگر می‌توان دید:

از پشت گردنۀ صبح / نسیم چهره‌ات وزید / زمان - چون کودکی سراسیمه - / زمین خورد / و باد / چشم‌های مرا برد! (حسینی، در ملکوت، ۱۳۸۸: ۱۳۷۴)

شاعر ناظر ثابتی است که ایستاده است و رسیدن زمان را مشاهده می‌کند و زمان به طرزی ادبی و با استفاده از آرایه‌ی تشخیص، کودکی فرض شده که سراسیمه و سست و کم‌توان، زمین می‌خورد و چشم‌های منتظر شاعر را در حسرت و اندوهی جان‌کاه به دست باد می‌سپارد.

استفاده شاعران از این‌گونه تعابیر و تصاویر در دوره‌ی دوم شعر انقلاب حاکی از تغییر نگاه و زاویه‌ی دید آنها به مفهوم زندگی و زمان آینده است و از یک رخداد و تحول عظیم فکری و فرهنگی خبر می‌دهد؛ چه در سطح شعر انقلاب و چه در لایه‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه.

اما نوع دوم از استعاره‌های مذکور - که از مقابل نگاه شاعر عبور کرده و به سمت گذشته می‌روند - در این دوره از ویژگی‌های خاصی برخوردارند و بررسی آنها به شناخت دقیق‌تر نگاه شاعر و مبانی فکری او به عنوان نماینده‌ی جامعه خویش، کمک فراوانی خواهد کرد. در نمونه‌ی زیر شاعر ناظر ثابتی است که هر چند از گذشتن زمان و هدر رفتن فرصت‌ها غمگین و اندوه‌بار است، هم‌چنان به فردا امیدوار است:

ای کاش مرا چشم تماشا بادا

شتاب آن با اندوه و حسرت یاد می‌کند و این زمان طولانی را همراه با دردی مداوم و زخمی عمیق همراه می‌بیند که قرن‌هاست بر شانه‌های او و مادرش سنگینی می‌کند:

«زنی/ چون روزنی عتیق/ پیش چشمم/ شکست/ و در گوشم/ رازی گفت/ که از افشای آن/ چند قرن و چهل سال/ می‌گذشت»

(حسینی، از شرابه‌های، ۱۳۸۸: ۱۳-۱۲)

آنچه از بررسی و تحلیل این نمونه‌ها در مقایسه با دوره اول به دست می‌آید این است که در این دوره شاعر برخلاف دوره نخستین که با امیدواری و خوشحالی از گذر عمر سخن می‌گفت، اکنون با روحیه‌ای مأیوس و امیدوی اندک سخن می‌گوید و در هر حال نه تنها از آن خوشحال نیست، بلکه همین واقعیت آرام آرام غم و اندوهی فلسفی و روشن فکرگونه بر او حاکم می‌کند.

۲-۲-۲- زمان ایستا، ناظر متحرک

در خصوص استعاره‌ی مورد بحث نیز همانند نوع اول، موقعیت ناظر نسبت به زمان اهمیت ویژه‌ای دارد. در این جا باید ملاحظه شود که آیا ناظر متحرک در حال حرکت به آینده است یا به گذشته می‌رود؟ زیرا هر یک از این دو حالت می‌تواند دلیلی بر یأس یا امیدواری او باشد. در بیت زیر شاعر با ثابت فرض کردن زمان (شب) به مثابه برکه‌ای راکد و ساکن، شخصیت شعری خود را متحرک فرض کرده که از این برکه‌ی سوت و کور پرواز کرده و به خورشید رسیده است:

از دل برکه شب سر زد و تابید به خورشید

تا دل روشن نیلوفری‌اش پاک بماند

(حسینی، در ملکوت، ۱۳۸۸: ۱۷۹)

او این دوره شعری و این سال‌ها (حدود سال ۷۴) را بسیار خموده، ساکن و بی‌تحرک می‌بیند و ترجیح می‌دهد برای پاک ماندن از لجن‌زار آن به آسمان‌ها بگریزد و پرواز کند.

همچنین در فقره‌ای دیگر، زندگی و تلاش و تکاپوی آن را یک بازی پرزحمت و خسته‌کننده فرض کرده که البته پس از سال‌ها تلاش و نبرد جانانه، تازه اگر به «گل» و پیروزی هم برسد، دروازه‌اش مرگ است؛ دروازه‌ای که همیشه باز است و ورود به آن بر خلاف جریان بازی بسیار راحت و آسان است:

بدون استراحت/ رسیدن به نیمه دوم زندگی/ و دویدن

بی‌انقطاع/ برای چیرگی بر خویش/ و مرگ/ دروازه‌ای که

همیشه باز است. (همان: ۸۰)

یا در بیت زیر:

شگفتا شنیدیم در صبحدم

هیاهوی شب را و نشناختیم

(حسینی، سفرنامه گردباد، ۱۳۸۸: ۳۱)

شاعر بر این باور است که در صبحدم و آغاز راه، با وجود دیدن نشانه‌هایی از پایان غم انگیز و نگران کننده، به خوبی آن را نشناخته و به را افتاده است. این احساس پشیمانی و حسرت را در بعضی دیگر از شعرهای او می‌توان ثیی. هر چند که استعاره‌ی زمان هم در آنها نباشد:

دیروز پر از لعنت و فردا همه دشنام

جز زخم زبان هم‌نفس پیش و پسم نیست

(همان: ۴۶)

در نمونه‌ی زیر ناظر به سمت گذشته در حرکت است در حالی که زمان ثابت و ایستا است:

صدای تو مرا دوباره برد/ به کوچه‌های تنگ پا برهنگی/

به عصمت گناه کودکانگی ...» (امین‌پور: ۱۳۷)

شاعر در این شعر با شنیدن صدای ترانه‌ای خاطره‌انگیز، به گذشته‌هایش می‌رود. در این جا ناظر متحرک است و زمان به مثابه مکانی ثابت تصویر شده است. به گذشته و به سراغ کودکی‌ها و خاطرات خیس و ناب رفتن، بن‌مایه‌ای است که آرام آرام در اشعار قیصر امین‌پور قوام می‌گیرد و به عنوان بن‌مایه‌ای اصلی، بخش عمده‌ای از اشعار او را به خود اختصاص می‌دهد که البته همه‌ی آنها در قالب استعاره‌ی زمان قابل بررسی نیستند.

۲-۳- دوره سوم شعر انقلاب

دوره‌ی مورد بحث هم‌زمان، با آغاز دوران اصلاحات (۱۳۷۶) شروع می‌شود و تا سال ۱۳۸۴ و البته با مرگ شاعران بزرگ انقلاب به اتمام می‌رسد. این دوره‌ی هشت ساله در میان دوره‌های شعری ادبیات معاصر تکانه‌ها و جریان‌های پرتلهاب و پر سر و صدایی را به همراه داشته است که البته مباحث تحلیلی و مفصل آن را باید در منابع دیگر مطالعه کرد. نکته‌ی قابل توجه این است که در تحلیل استعاره‌های این دوره علاوه بر تعبیر و تحولات سیاسی و اجتماعی، باید به تحولات فکری و شخصیتی شاعران مورد بحث نیز توجه داشت، زیرا با گذر سال‌های سخت و دشوار و مشاهده‌ی تجربه‌های تلخ و شیرین زندگی خود و جامعه پیرامون، طبیعتاً تفکر و اندیشه‌ی آنها نیز متحول شده است.

رفتی و گذشتن تو یک عمر گذشت

صد سال سیاه برنگردی ای سال!

(همان: ۲۲۱)

در همه‌ی این ابیات شاعر ناظر ثابتی است که گذر زمان را نظاره می‌کند. او گاه از گذر زمان و سپری شدن آن شاد است و این طعنه‌ای است به ستم روزگار و بدعهدی ایام که آدمی در آن «آنچه می‌بیند نمی‌خواهد و آنچه می‌خواهد نمی‌بیند». نهایتاً در شعر «سفر ایستگاه» به روایتی زیبا و جان‌سوز از گذر عمر و قطار زندگی می‌پردازد و در این نقطه پایانی است که همه‌ی آرزوها و آرمان‌های خویش را سوار بر قطاری شتابان، از دست رفته می‌بیند و بر ساده‌دلی خویش افسوس می‌خورد؛ که سال‌های سال است در انتظار همه‌ی آنچه ناپایدار و نایافتنی بود نشست و حاصل عمر را به هیچ باخته ست.

در آثار حسینی نیز، جز گلایه از گذر عمر و افسوس و حسرت همراه با نومیدی و یأس، چیزی به دست نمی‌آید. چنان‌که در هایکوواره‌ای کوتاه این احساسات را این‌گونه به تصویر می‌کشد:

روز دوم هم می‌گذرد/ دو چروک/ بر پیشانی سال جدید

(حسینی، در ملکوت ...، ۱۳۸۸: ۱۳۳)

یا:

برگ‌های تقویم چهار نعل می‌تازند/ در بادی که می‌وزد/ از دور دست‌های ازل!

(همان: ۱۳۴)

در موارد فوق، شاعر به عنوان ناظری ثابت نظاره‌گر گذشتن عمر است و جز پژمردگی، یأس و سرخوردگی ناشی از آرمان باختگی، چیزی از کلام او حاصل نمی‌شود.

تفاوت این دیدگاه را با دو دوره‌ی قبل، خصوصاً دوره‌ی نخست شعر انقلاب به وضوح می‌توان دریافت. شاعران انقلاب در این برهه‌ی زمانی به نقطه‌ای رسیده‌اند که تغییر و تحولات عمیق اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، زاویه‌ی ایجاد شده و شکاف حایل میان آرمان‌ها و آرزوهای دوره‌ی اول انقلاب و دهه‌های ۷۰ و ۸۰ را به خوبی درک کرده و هر چه بیشتر می‌اندیشند، جز انحراف معیارها، فراموشی ارزش‌ها، نابودی ایثارها و در یک کلام «ناکامی آرزومندان» چیزی نمی‌بینند.

۲-۳-۲- زمان ثابت، ناظر متحرک

در این بخش به آن دسته از اشعار می‌پردازیم که حرکت ناظر را به سمت آینده نشان می‌دهد:

گذشتن از چهل/ رسیدن و کمال/ چه فکر کمال
کودکانه‌ای! زهی خیال خام! تمام!

۲-۳-۱- زمان متحرک، ناظر ایستا

شب آمد، روزگار دل تمام است

به دست اختیار دل تمام است

(همان: ۹۴)

بفرمائید فردا زودتر فردا شود امروز

همین حالا بیاید وعده آینده‌های ما

(همان: ۴۰)

یک روز/ شب که می‌آید/ به ماه می‌نگری/ و صدای
دیروزی ام را آه می‌کشی/ و بر لوح مزارم/ «هرگز!»/ در باد
می‌تابد/ تا ابد!

(حسینی، در ملکوت، ۱۳۸۸: ۱۰۲)

در همه‌ی موارد فوق زمان شیئی‌ای در حال حرکت است که به سمت ناظر ثابت می‌آید. در این چند مورد، هر چند شاعر چشم به آینده و رسیدن زمان‌های دیگر دارد، ولی نگاه او با دو دوره‌ی پیش تفاوت‌هایی اساسی دارد؛ در این دوره دیگر از آینده‌های روشن و آسمان‌های آبی و بهاران و اردیبهشت‌ها اثری نمی‌بینیم و شاعر، گویا چشم امید از آینده بریده و خود را تهی دست، و مایوس از آرزومندی و آرمان‌گرایی، در مسیری ناهموار و غبارآلود می‌بیند؛ آینده برای او هر چه بوده، تا اکنون به دست آمده، آن آینده‌ی رؤیایی و «آن روزهای خوبی که در راه» بودند و همه‌ی آنچه که به آن چشم داشت اکنون در مقابل دیدگانش چیزی جز سراب و رؤیا نیست. او برخلاف ادوار پیشین، اصلاً دیگر دعا نمی‌کند و آرزو و «ای کاشی» هم بر زبان نمی‌آورد. برای او هر چه پیش می‌آید شب است و تاریکی (شب آمد، روزگار دل تمام است یا: یک روز/ شب که می‌آید...) او اگر از فردا هم سخن می‌گوید با لحنی تمسخرآمیز و طنز آلود است؛ گویی از این وعده‌ها زیاد شنیده و از این آرزوها زیاد داشته است.

شاعر در دوره سوم شعر انقلاب و در آخرین سال‌های شاعری خویش از گذر عمر و عبور زمان با کمال اندوه و ناامیدی سخن می‌گوید و با نهایت خشم و نفرت از آن یاد می‌کند:

چشم تا باز کنم فرصت دیدار گذشت

همه طول سفر یک چمدان بستن بود

(امین پور، ۱۳۸۸: ۲۲۹)

به سر موی دوست دل بستم

رفت عمر و هنوز پا بستم

(همان: ۲۲۳)

سلام» دل بر کند و «امواج بی‌کران دقایق را پارو بزنند». این دلهره واضطراب تلخ همراه او در شعرهایش هست تا آنجا که در سال‌های بعد می‌سراید:

«اما چرا / آهنگ شعرهایت تیره / و رنگشان / تلخ است؟»
و در جواب این پرسش پر معنی بیرحمانه و صریح، چنین می‌گوید:

«وقتی که بره‌ای / آرام و سر به زیر / با پای خود به مسلخ
تقدیر ناگزیر / نزدیک می‌شود / زنگوله‌اش چه آهنگی دارد؟»
(همان) به راستی زنگ و آهنگ شعرهای کسی که همچون بره‌ای مظلوم و مجبور، به سمت تقدیر ناگزیر می‌رود، چگونه است.

۳- جدول تجزیه و تحلیل استعاره زمان در شعر انقلاب
در جدول زیر خلاصه‌ای از مطالب طرح شده، به همراه حوزه‌های منبع پرتکرار هر دوره را ذکر کرده‌ایم:

(امین‌پور: ۱۴۹)

یا:

باور نمی‌کنم / که ناگهان به سادگی آب / از ساحل سلام /
دل برکنم / تا لحظه لحظه در دل دریای دور / امواج بی‌کران
دقایق را / پارو زبم! (همان: ۱۵۶)

در این شعرها که در اواخر دهه‌ی هفتاد سروده شده‌اند، شاعر در سرازیری برخی از قلّه‌های فکری و آرمانی خویش قرار گرفته‌است. در همین سال‌هاست که تب تند یأس و سرخوردگی بر وجود او حاکم می‌شود و آرام آرام سراب آرزوها و آرمان‌هایش را از دور دست می‌بیند و این چنین تلخ می‌سراید که: «گذشتن از چهل، رسیدن و کمال»، خیال خامی بیش نیست. یعنی حتی در اوج شکوفایی و در نقطه طلایی عمر هم، خبری از کمال و رسیدن نیست. او از رسیدن به آینده و روزهای پیش‌رو واهمه دارد چنان‌که نمی‌خواهد از «ساحل

دوره سوم (۱۳۷۶-۱۳۸۴)	دوره دوم (۱۳۶۷-۱۳۶۷)	دوره اول (۱۳۵۷-۱۳۶۷)	دوره‌های سه‌گانه نوع استعاره (نگاشت محوری و حوزه‌های منبع)
امید به آینده قطع شده و انتظار روزهای بهتر و رسیدن آرمان‌های فردی و اجتماعی از بین رفته است. شاعر سرخورده و ناامید است گویی تمام آمال و آرزوهای او بر باد رفته است.	نگاه شاعر به آینده نرکیبی است از امید و یأس. چشم‌انتظاری او هر چند آرمان‌گرایانه و دست‌یافتنی است اما رگه‌هایی از یأس در آن دیده می‌شود.	آینده رضایت بخش و روشن است و رنگ و بوی مذهبی دارد. شاعر به گذشته چندان توجهی ندارد و نگاه او بیشتر آینده‌نگر است.	زمان متحرک، ناظر ایستا (زمان، شی است)
او حرکت خود را به سمت آینده، کاری عبث می‌داند اما ناگزیر از رفتن است. همچون بره‌ای که ناچار به مسلخ تقدیر می‌رود.	زمان ملال‌آور، خسته‌کننده و سنگین است. شاعر برای گریز از این ملال به دامن گذشته پناه می‌برد. نگاه او به گذشته است و به سمت آینده حرکتی ندارد. زیرا گذر زمان را رو به مرگ می‌بیند.	ناظر به دلیل احساس رضایت از زمان حال، حرکتی به سوی آینده (یا گذشته) ندارد. و بیشتر منتظر فرا رسیدن زمان آینده است بنابراین استعاره‌ای در این مورد یافت نشد.	زمان ایستا، ناظر متحرک (زمان، مکان است)
شب، سفر، قطار رفته، برگ‌های تقویم در هجوم باد ...	پاییز، شب، اسفند (ماه) در کنار روز اردیبهشتی، کودک زمان، گردونه صبح، باد، گذر شتابان عمر ...	صبح، بهار، آفتاب، روز آفتابی، فجر، ستاره و	نمادها و تعابیر (حوزه‌ی منبع):

زمان در معنی‌شناسی شناختی، با توجه به موقعیت ناظر، از دو زاویه قابل بررسی است: الف) ناظر، ایستا و زمان، متحرک؛ ب) ناظر، متحرک و زمان، ایستا. بررسی بسامد و میزان کاربرد هر یک از این دو روش، در تبیین برخی مبانی فکری و نگرش شاعرانه به مفهوم زندگی و مسئله‌ی زمان بسیار پراهمیت است.

۴- بحث و نتیجه‌گیری

با بررسی اقسام استعاره زمان در دوره‌های سه‌گانه شعر انقلاب نتایج زیر به دست آمد:

خروج از وضعیت نابسامان به وجودآمده، یکی از آرمان‌ها و آرزوهای آنان بوده و امید به آینده‌ای بهتر را در دل می‌پرورانده‌اند.

بسامد استفاده از تعابیر و نمادها (حوزه‌های منبع) جهت توصیف زمان، از دوره‌ای به دوره‌ی دیگر متفاوت است. چنان که در دوره‌ی نخست بیشتر از تعابیری چون صبح، آفتاب، بهار و ... استفاده می‌شود ولی در دوره‌های بعد این تعابیر جای خود را به واژگانی چون شب، پاییز و امثال اینها می‌دهند. در دهه‌های دوم و سوم شعر انقلاب، نگاه شاعران به زندگی و مقوله‌های فلسفی آن نسبت به دهه‌ی نخست، دچار دگرگونی می‌شود و به روشنی آشکار است که آن شور و حال انقلابی و آن اندیشه‌های آرمان‌گرایانه و دور از بنیادهای فکری و فلسفی، آرام آرام تعادل و عمق پیدا کرده و به مسائل جدی فکری و فلسفی دگرگون می‌شوند.

چنان که اگر کسی از منظر نخست به مفهوم زمان بپردازد، نشان از رکود، رخوت و احیاناً شرایط ناگواری دارد که او را در حالت جبر یا ناچاری قرار داده و انتظار شرایط و زمانی بهتری را می‌کشد، و اگر زاویه‌ی نگاه او به زمان و آینده از نوع دوم باشد، احتمالاً روحیه‌ای فعال‌تر دارد و پیش از آن که منتظر رسیدن آینده‌ای مطلوب باشد، خود دست به کار شده و به سوی آینده و خروج از شرایط ناگوار موجود قدم برمی‌دارد. بررسی شعر شاعران انقلاب از این منظر نشان می‌دهد که آنها در پرداختن به مفهوم زمان، بیش‌تر از روش نخست استفاده کرده‌اند؛ (حدود ۴۰ مورد روش نخست و حدود ۱۰ مورد روش دوم). با توجه به این آمار و با نگاهی به دوره‌های مختلف شعر انقلاب این واقعیت آشکارتر می‌شود که در دهه‌ی نخست انقلاب (۶۸-۱۳۵۷)، با توجه به اوضاع بحرانی و شرایط سخت زندگی فردی و اجتماعی مردم و طولانی شدن مبارزات، آرزوی نجات و

منابع

کوچش، زولتان (۱۳۹۶). "استعاره‌ها از کجا می‌آیند؟ (شناخت یافت در استعاره)". ترجمه جهان‌شاه میرزابیگی، تهران: نشر آگاه.

لیکاف، جورج (۱۳۹۲). "نظریه معاصر استعاره". در استعاره مبنای تفکر و ابزار زیبایی‌آفرینی، به کوشش فرهاد ساسانی و گروه مترجمان، ص ۱۱۹ تا ۱۴۰. تهران: سوره مهر.

لیکاف، جورج و مارک جانسون (۱۳۹۵). "استعاره‌هایی که با آنها زندگی می‌کنیم". ترجمه هاجر آقاابراهیمی، چاپ دوم، تهران: نشر علم.

منصوری، ذبیح‌الله (۱۳۵۵). "مغز متفکر جهان شیعه". سیدحسین نصر و دیگران، چاپ دوم. تهران: انتشارات جاویدان.

امین پور، قیصر (۱۳۸۸). "مجموعه کامل اشعار: از شعرهای ۱۳۵۹-۱۳۸۵". تهران: انتشارات مروارید.

حسینی، سیدحسین (۱۳۸۸). "از شرابه‌های روسری مادرم". چاپ دوم. تهران: انجمن شاعران ایران.

حسینی، سیدحسین (۱۳۸۸). "در ملکوت سکوت، تهران". انجمن شاعران ایران.

حسینی، سیدحسین (۱۳۸۸). "سفرنامه گردباد". چاپ دوم، تهران: انجمن شاعران ایران.

حسینی، سیدحسین (۱۳۸۸). "هم صدا با حلق اسماعیل". چاپ پنجم، تهران: سوره مهر.

روشن، بلقیس و اردبیلی، لیلا (۱۳۹۲). "مقدمه‌ای بر معناشناسی شناختی". تهران: نشر علم.

کوچس، زولتان (۱۳۹۴). "استعاره در فرهنگ: جهانی‌ها و تنوع". ترجمه نیکتا انتظام، تهران: انتشارات سیاه‌رود.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی